

عزیزان دل و جانم بچه‌های نازنینم - پس از ماهها دارم برایتان کاغذ می‌نویسم - چه مادر بَدی هستم - راستش را بخواهید از بس که وقایع جالب دور و بر ماست دیگر فرصت و قدرت نوشتن برای شماها نمی‌ماند - بخصوص که تلفن‌های هفتگی هم تنبلی می‌آورد و به هر صورت مدتی است که برایتان می‌خواهم بنویسم و پس از این مدت امروز این فرصت دست داده است - دلم بی‌نهایت برای هر سه شما تنگ شده است و آرزوی دیدن و در آغوش کشیدن‌تان به صورت یک رؤیای دست نیافتنی هر روز به سراغم می‌آید اما آنچه که در دور و برمان می‌گذرد این رؤیا را تبدیل به این آرزوی دور دست می‌نماید - ولی هر چه که هست عجیب است و همین حالت عجیب وقایع امید را هم گاهگاه شعله‌ور می‌سازد - باری عزیزان و جگرپاره‌های من - از بابا خبری نیست - چه شده است و با رفقایش کجا بسر میبرد - امیدانیم - یک پرده ابهام - تیره و تاریک بر روی همه چیز کشیده شده است - مدتی است که خوابش را هم ندیده‌ام - اما مطمئنم که در پناه جمال مبارک با رفقایش به سر می‌برد و بلا تردید چون در رضای او و برای او اینگونه از ما به دور افتاده‌اند به آنها خوش می‌گذرد - اینها دیگر این روزها برای ماها کلمات نیستند بلکه حقایق‌اند - چون با چشم سر می‌بینیم که چگونه آنهایی که برای او تحمل مشقات می‌کنند چنان سرور بی‌انتهایی دارند که وصف ناشدنی است - اصلاً دردی احساس نمی‌کنند - غمی احساس نمی‌کنند - امیدانم حضرت بهاء‌الله به آنها چه میدهد که اینگونه می‌شوند - یکی از خانم‌های جوان - همسر یکی از شهدای تبریز چند روزی به طهران آمده بود و گفتند که می‌خواهد مرا ببیند - سعادت دیدارش را نداشتم - چنان اوضاع در هم پیچیده بود و مسافر هم بودم که امکان زیارتش دست نداد اما دوستان گفتند که اصرارش برای دیدار تو این بوده که بنظرش می‌آید عقلش را از دست داده چون در مقابل از دست دادن همسر عزیز و مهربانش و به جا ماندن چند طفل کوچک و بدنبال همه مصادره اموال که او و بچه‌ها را از خانه و زندگی بیرون خواهند کرد و کلیه اموالش را هم ضبط می‌کنند اصلاً احساس ناراحتی و تأثر نمی‌کند - حتی گریه‌اش نمی‌آید بلکه شاد است و مسرور! برای آن وجود عزیز پیغام دادم که نگرانی او بی‌دلیل است زیرا این حالت را تقریباً همه خانم‌های شهدا احساس می‌کنند و همه خم بابر نمی‌آورند بلکه اگر دیگران متأثرند آنها همه را تسلی می‌دهند - و امیدانم دیگر چه - هر چه هست عجیب است و عجیب - حالاتی که وصف ناشدنی است - می‌خواستم از آنها شمه‌ای برایتان بنویسم ولی دیدم یکی آماده دارم - شرح حال شهدای همدان - آرزو کردم که شما بچه‌های - فقط بچه‌های من آنرا بخوانید - برایتان پست می‌کنم - به آدرس تینی من - تینی جان بخواند و برای من بفرستد - و منا جان بخواند و برای نانای عزیزم پست کند استدعایم از شماها اینست که از روی آن کپی تهیه نفرمائید - برای دیگران هم بجز فرشید عزیز و کیهان عزیز نخوانید - اما اگر خواستید وقایعش را نقل کنید عیبی ندارد - میدانید این را برای بابا بزرگ نوشته‌ام و صحیح نیست نسخه‌ای از آن در دست دیگران باشد و نانای من پس از خواندن اگر خواست یاد داشت از روی بعضی قسمت‌هایش تهیه کند و بعد نسخه اصلی را از بین ببرد - عیبی ندارد - اما شما این واقعه عجیب را با همسرانتان بخوانید - برای اینکه پاکت سنگین نشود در چند پاکت خواهم فرستاد - فقط دلم می‌خواست تینی جان همت کند آنرا برای یکنفر ببرد و بخواند - خانم‌ها - هما روشن ضمیر - تینی جان مایلم اینکار را بکنی - اما باز هم نه کپی از رویش تهیه شود و نه اینکه عده زیادی آنرا بشنوند - میدانم که کار تی نی جان زیاد است اما این آرزوی مرا بر خواهد آورد - البته بعضی از اسامی را سیاه خواهم کرد لزومی ندارد باشد - همراه با آن نامه و این نامه تمام عشق و محبت مرا بپذیرید - سعی خواهم کرد برایتان بیشتر بنویسم - اگر نشد از نوشته‌هایم بعضی را همینطور برایتان بفرستم - عاشقتان هستم عاشق خودتان و همه فامیلتان - برایم و برای بابای عزیز دلم دعا کنید

بقرانتان

مادر